

ادبیات و فولکلور آذربایجان

اشاره:

ما هرگز نمی توانیم خدمات عظیم توده ی مردم را که به تکامل معنوی نوع بشر کرده اند، ندیده بگیریم. ماکسیم گورکی نویسنده ی معروف می نویسد: «توده مردم نه تنها آن نیرویی است که ارزش های مادی را تولید می کند، هم چنین منبع ثمربخش و پایان ناپذیر ارزش های معنوی است».

توده ی مردم نخستین شاعران و فیلسوفان و ستایش کنندگان زیبایی و زندگی هستند. فرهنگ و علم همواره از کار و کوشش خلاقه ی توده ی مردم تغذیه می کند. بسیاری از بزرگ ترین دانشمندان و نویسندگان و هنرمندان و دیگر چهره های برجسته ی فرهنگ بشری از میان مردم برخاسته اند. مثلاً بگیرید (Lomonosov) را که ماهیگیرزاده ای بیش نبود و (Newton) را که دهقان زاده ای گمنام بود.

توده ی مردم خالق حماسه های بلند و افسانه های خیال انگیز و ترانه های دلپذیر و رقص های رؤیایی است. هنرمندان بزرگ همیشه زیباترین آثارشان را بر اساس فرهنگ توده (فولکلور) به وجود آورده اند. شعر، موسیقی، داستان و رقص همیشه از فولکلور تغذیه کرده اند و باز خواهند کرد.

صادق هدایت می نویسد: «هنر و ادبیات توده به منزله ی مصالح اولیه ی بهترین شاهکارهای بشر به شمار می رود، بخصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان مستقیماً از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می شوند.»

سازیمین سۆزو

سه منظومه از: سهند

گنجینه ی فولکلور آذربایجان به قدری وسیع و متنوع است که سالک این راه را در نخستین قدم ها میوهوت می کند. مثلاً بگیریم «بایانی»ها (ترانه های دو بیتی) را که شماره ی آن ها بالغ بر چند هزار می شود. به علاوه از نظر مضمون و مورد استعمال نیز متنوع هستند. آذربایجانی ها سر قبر، در عروسی، وقت شادی و غصه، در تنهایی و میان جمع، عاشق برای معشوق، و معشوق برای عاشق، هنگام دوری از یار و دیار و مادر یا فرزند و در مقام پند و اندرز و ... بایاتی هایی با مضمون های مناسب می خوانند، همراه موسیقی یا بی آن.

این غنا و تنوع در فولکلور آذربایجان ناشی از چیست؟

به نظر من غیر از ذوق و اندیشه ی خلاق توده ی مردم که عامل مؤثر در ریشه گرفتن فولکلور تمام ملت های روی زمین می تواند باشد، از عوامل جغرافیایی و تاریخی و بعضی چیزهای دیگر هم نباید غافل شد. عدم امکان خلق آثار کتبی از دیرباز (به علل جغرافیایی، تاریخی و زبانی) یکی از عوامل بسیار مؤثر غنای فولکلور آذربایجان است. شاعران و گویندگان بزرگ کلاسیک بنا به رسم روز، به فارسی شعر می سرودند و نو خاستگان بنا به جبر روزگار و پیدا نکردن ناشر و اغلب برای این که زبان ادبی و نوشتن را بلد نبودند و نیستند و

از کلاسیک ها مثلاً نظامی گنجوی را می گویم. دوستی فاضل می گفت: اغلب امثال و حکمی که علامه دهخدا به نام امثال و حکم فارسی از نظامی نقل کرده، امثال و حکم آذربایجانی است که نظامی آن ها را ترجمه کرده و داخل شعر خود کرده است. البته حقیقت این سخن با تتبع دقیق معلوم می شود. راه تحقیقش هم این است که

معلوم داریم آیا امثال و حکم موجود در اشعار نظامی در آثار گویندگان فارسی پیش از او هم بوده است یا خیر؟

توده ی مردم این قدر از ادبیات کتبی دور هستند که حتا اشعار گویندگان متأخر و بزرگی چون «میرزا علی معجز شبستری» و «صابر» رفته رفته صورت فولکلور به خود می گیرد. مردم عامی و گاهی حتا باسوادان، بی آن که از نام و نشانی صابر خبر داشته باشند، اشعار او را از حفظ می خوانند و خیلی از مصراع های او صورت ضرب المثل پیدا کرده است. مثل:

او غول منیم دور اگر، او خوتمورام ال چکون! (اگر پسر پسر من است، نمی خواهم به مدرسه بگذارمش).

غرض، وقت تحقیق در فولکلور آذربایجان و ادبیات آن بی ملاحظه ی این عوامل و عکس العمل های مقابل آن ها در فولکلور، نمی توان نتیجه ی درستی گرفت.

قصه و داستان رکن بزرگی در فولکلور آذربایجان است که خوب است آن ها را «داستان های خلق» بنامیم.

از نظر اسلوب و محتوی، می توان داستان ها را چند دسته کرد:

۱- قصه هایی که مادرها و مادرزیرگ ها و بچه ها بلدند. عین افسانه هایی که مرحوم صبجی از فولکلور فارسی جمع کرده است. از این دسته ترجمه ی بیست و یک قصه زیر عنوان «افسانه های آذربایجان» در تبریز چاپ شده است.

۲- قصه های عاشقانه که «عاشق ها»^۱ در عروسی ها و مجالس و قهوه خانه ها همراه ساز می گویند و اغلب مخلوطی از شعر و نثر است. مثل داستان «عاشق غریب». از روی این داستان فیلمی هم (اگر چه بی ارزش است) تهیه کرده و در تهران و تبریز نمایش داده اند.

۳- داستان های تاریخی و رزمی و حماسی و مبارزه با خان ها و پاشاها و بیگ ها و گاهی آلوده به عشق های پهلوانی. مثل داستان های معروف کوراوغلو و

^۱ - عاشق: نوازنده، خواننده ی دوره گرد.

داستان های قدیم تر دده قورقود. داستان های «کوراوغلو» از دیرباز مورد توجه آهنگ سازان و فیلم سازان بوده است. اپرای کوراوغلو نیز سخت دل چسب و مشهور است.

منبع الهام گوینده ی کتاب مورد بحث همان داستان های «دده قورقود» است، چنان که در مقدمه ی فارسی کتاب می نویسد: «داستان های دده قورقود از قدیم ترین و عالی ترین نمونه های داستان های فولکلوریک مردم آذربایجان می باشد. این داستان ها از نظر ارزش بدیعی، زیبایی و انسجام کلام، جلوه و شکوه صحنه ها، بی آلابشی و دست نخوردگی سجایا و سنن مندرج در آن ها با معروف ترین داستان های حماسی جهان قابل سنجش است... داستان های دده قورقود که وجود آن ها تا یک قرن و نیم پیش بر جهان دانش نامکشوف بوده، از یک مقدمه و دوازده داستان (به وی) تشکیل می شود.»

«دده قورقود» ریش سفید قوم بوده. آذربایجانی ها می گویند: انلجه بیلن^۲. وی پهلوانان را نام گذاری می کرد، سخنان حکمت آمیز می گفت و یار و همراز قوم در سوگ و سرور بوده است. اصل کتاب مقدمه ای در احوال خود «دده قورقود» و سخنان حکمت آمیز او دارد. می نویسد: «قورقود اتا اغوز قومنک مشکلنی حل ایدردی. هر نه ایش اولسه قورقود اتایه طانشمینجه ایشلمزلردی، هر نه که بیورسه قبول ایدرلردی. سوزین طوتب تمام ایدرلردی.»^۳ (صفحه ی ۳ از جلد اول «کتاب دده قورقود علی لسان طایفه ی اوغوزان»- چاپ استانبول- ۱۳۳۲ هجری قمری. مستنسخ: کلیسلی معلم رفعت- انتشارات «آثار اسلامیة و ملیة تدقیق انجمنی».

^۲ - کسی که به اندازه ی همه ی قوم خردمند است.

^۳ یعنی: دده قورقود مشکل قوم اغوز را حل می کرد- هرکاری پیش می آمد بدون مشورت با دده قورقود انجام نمی دادند. هر چه می فرمود قبول می کردند. دستور او را به جا می آوردند.

برای اطلاعات بیش تر فعلاً به جلد دوم همین چاپ یا ترجمه های آن به زبان های دیگر رجوع کنید.)

گوینده ی کتاب حاضر سه داستان از دوازده داستان «دده قورقود» را جامه ی دلپسندی از شعر پوشانده است.

اکنون جای آن است که سخن از شعر و شاعران آذربایجان گفته شود:

نخست بگویم که نبودن مصون های کشیده و بودن خصوصیات دیگر در زبان ترکی، لازمه اش این است که شاعر اوزان عروضی را یک سو نهد و فقط اشعار هجایی بگوید. در غیر این صورت کلمه ها حالت طبیعی خود را از دست خواهند نهاد. به علاوه شاعر مجبور خواهد شد کلمه های اصیل ترکی را که در قالب عروضی نمی گنجند، کنار بگذارد و به کلمه ها و تشبیهات و استعارات عربی و فارسی روی آورد. یک نظر سطحی به دیوان غزل سرایان بزرگ مثل فضولی و واحد و مقایسه ی آن با کتاب حاضر و «بایاتی» ها این نکته را روشن خواهد کرد.

فضولی گوید:

عشقدن جا نیمده بیر پنهان مرض وار ای حکیم.

خلفه پنهان دردیم اظهار انتمه زینهار ای حکیم.^۴

در مصراع اول کلمه های «جاتیمده» و «وار» آهنگ طبیعی خود را از دست می دهند. صدای «آ» در هر دو باید کشیده تلفظ شود و گرنه شعر وزن خود را از دست خواهد داد. خواندن جمله ی زیر آهنگ طبیعی آن ها را نشان می دهد:

جا نیمدا مرض وار (در تن مرض دارم).

وزن هجایی و حفظ آهنگ طبیعی کلام از خصوصیات بارز اشعار فولکلوریک آذربایجان است. چنان که از اشعار داستان های دده قورقود و کوراوغلو و متل ها و

^۴ - یعنی: از عشق در تن مرض پنهانی دارم، ای حکیم، زینهار که درد پنهانم را بر خلق

عیان نکنی، ای حکیم

چیستان ها و بیایاتی ها و لالایی ها و.... پیداست، این اشعار می تواند بهترین سرمشق برای گویندگان معاصر باشد.

شاعران پیشین شاید زیر نفوذ شعر فارسی و عربی و شاید هم به علت این که مضمون غزل در قالب های عروضی بهتر پرورده می شد- و آن ها اغلب غزل می گفتند- وزن هجایی را نادیده گرفته اند. غیر از غزل سرایان، شاعران دیگری هم مضمون های «اجتماعی- انتقادی- فکاهی- سیاسی» را در قالب های عروضی عرضه کرده اند. مانند صابر و میرزاعلی معجز و حکیم لعلی. بعدها وزن هجا رایج می شود و گوینده ای مثل «صمد وورغون» مضمون های عشقی، انتقادی، اجتماعی و تغزل و ... را با هجا و حفظ آهنگ طبیعی واژه ها و بی آن که مقید به حفظ تساوی طولی مصراع ها و قافیه ی منتظم باشد، بیان می کند. شهریار «حیدربابایا سلام» را با همین وزن سرود. و یکی از علل عامه پسند شدن آن همین وزن طبیعی اش است.

این از نظر شکل و قالب بود. از نظر مضمون نیز چنین تحولی را می شود به اختصار بیان کرد.

از غزل سرایان که بگذریم، قدیمی ها، مثل گویندگان روزنامه ی «ملانصرالدین» و دیگران، بنا به اقتضای اوضاع و احوال و سطح فرهنگ مردم، شعر «انتقادی- اجتماعی- فکاهی- سیاسی» را بیش تر باب کردند که اگر «شعر» به معنای دقیقش در نظر گرفته شود، باید آن ها را نظم های پخته و ماهرانه نام داد. صابر این سبک را به کمال رسانده و بعد از او هر که در این سبک طبع آزمایی کرده. لاجرم متأثر از او بوده. حتا در دیوان میرزاعلی معجز با همه استقلال و تازگی هایی که دارد، جای پای صابر دیده می شود. امروزه هم در گوشه و کنار آذربایجان- مثلاً مراغه- ناظران سست طبع فراوانی هستند که اشعار صرفاً فکاهی و خیلی کم انتقادی، در خلاف جهت متقدمان- مثلاً انتقاد از خانم های آزاد و جوان هایی که به مسجد نمی روند و ...- به تقلید از همان متقدمان می گویند و چون دفتر و دیوان متقدمان مهر «کتب ضاله»

خورده و دور از دسترس است ناشران پول پرست از خام طبعی و بی ذوقی مردم استفاده می کنند و آن ها را هزار هزار چاپ می کنند و چه فروشی هم دارند این کتاب ها. بعد از کتاب های مختلف نوحه (البته به ترکی و در وزن عروض) این گونه کتاب ها پرفروش ترین کتاب ها در روستاها و میان شهریان عامی است. شهریار هم این اواخر چند شعر انتقادی، اجتماعی و فکاهی سروده که یکی از آن ها به نام «شاطر اوغلان» در صفحه ی آذربایجان روزنامه ی کیهان چاپ شده است. در آن سوی ارس عصر صابر و روزگار چنان اشعار گذشت و همه چیز عوض شد و شعر هم...

شهریار با «حیدربابایا سلام» فصل تازه ای در شعر کتبی آذربایجان گشود. قسمت بزرگی از «حیدربابا» دیگر «شعر» به معنای دقیق کلمه است. تأثیر «حیدربابا» چنان شد که عده ای به تقلید از آن شعر گفتند و چنان تقلیدی که حتا قافیه ها و وزن و شکل و گاهی مضمون را هم از آن گرفتند. البته نزدیک به تمام این اشعار چیزهای بسیار خنکی از آب در آمد (رجوع شود به «یادی از حیدربابا»).

باید گفت قبل از شهریار و بعد از وی گروهی شعر هجایی نیز گفته اند، نهایت این که از بد روزگار گمنام مانده اند و شعرشان و خودشان به انزوا نشسته اند، از این میان صاحب دیوان «کوشن» را می توان نام برد.

اکنون گوینده ی «سازیمین سوزو» (نوای ساز من) اثر خود را در معرض قضاوت گذاشته است. اگر چه این ظاهراً اولین اثر گوینده است که به دست مردم می رسد، اما پختگی و انسجام کلام او نشان می دهد که سال هاست دست اندر کار است و کم کسی نیست.

چنان که گفته شد، شاعر موضوع منظومه هایش را از داستان های دده قورقود گرفته و در ضمن این که ساختمان کلی و اسلوب و خصوصیت های لفظی داستان ها

را حفظ کرده، هر جا که میسر شده بادیان خیال را برافراشته و به دریای بیکران احساس و نکای انسانی زده است. (مقدمه ی ترکی)

«شاعر برای این که بتواند احساسات و آرزوهای مکتوم در داستان ها را بیش تر جلوه گر و چشم گیر کند و با دید اجتماعی و فلسفی به آن ها بنگرد در آغاز هر منظومه یک مقدمه (پرولوگ) و در آخر یک مؤخره (اپیلوگ) افزوده است...»

«شاعر در مقدمه های خود از فلسفه ی حیات و تلاش انسان برای رسیدن به «پری زیبای حقیقت نام» از همان روزهایی که وی خود را شناخته است، عمیقاً سخن می راند. قبل از هر چیز به هستی و حیات انسان نه به صورتی رو به خاموشی و سکون، بلکه به صورتی که دایم در تغییر پذیری و تحرک است، نگاه می کند و نشان می دهد که این تغییر و تحرک کورکورانه و خود به خودی نیست و...» (مقدمه ی ترکی).

موضوع منظومه ها هر چه می خواهد باشد، همه ی آن ها یک چیز مشترک دارند و آن ستایش انسان و روشنایی و نیروهایی است که در آن ها مستتر است.

روشنایی را چنین می ستاید:

هله ده، هله ده بیزیم ینرلرده
 ساده انسانلارین آندی چیر اقدیر.
 خلقین آراستیندا کنده، شهرده،
 مقدس ینرلرین آدی او جاقدیر.

ایشیقدان دو غورسا، ایستلیک، ایستک،
 قارانلیقدان دو غور، سویوق، آلدانیش.
 محبت آختاران، انسانلیق دنمک،
 اونا باش اندیرمیش، بونو قارقامیش. (ص ۳۷)

ترجمه ی فارسی:

هنوز و هنوز در سرزمین ما، انسان های پاک نهاد به چراغ قسم می خورند. مردم در روستا و شهر، مکان های مقدس را «اجاق» می نامند. اگر گرمی و عشق از روشنایی بزاید، سردی و ناباوری از تاریکی می زاید. می توان گفت که خواستاران محبت و انسانیت، بیش آن یکی سرخم کرده و این یکی را نفرین کرده اند.

و انسان را چنین می ستاید:

حقین- حقیقتین باغچاسی هرواخ،
انسانلا گول آچیر، انسانلا سولور.
ان بویوک حقیقت انساندیر آنجاخ
انسانسیز حقیقت اولسا، کوراولور. (ص ۲۴)

ترجمه ی فارسی:

باغ حق و حقیقت مدام، همراه انسان می شکفتد و با اوست که پژمرده می شود. بی شک بزرگ ترین حقیقت انسان است. حقیقت بدون انسان، کوری بیش نیست. شاید بهتر باشد که موضوع منظومه ی اول به اختصار بیان شود تا اندیشه ی «گستاخ و مبارزه جو» ی شاعر هم بهتر نمایان شود:
«دلی دومرول» سرکرده ی ایل و پهلوان بی باک از ناله و شیون مردم در مرگ جوانی از خودشان غضبناک می شود و می گوید:

مره ارلر، نه کیشی دیر
دندیگینیز عزراییل؟

نه اوچون او غافل غافل
 انل ایچینه قیزقین سالا،
 یاخشی، یاخشی ایگیدلرین
 یاخلییب، جانین آلا؟ (۶۳)

ترجمه ی فارسی:

آهای جوانمردان، کیست این عزرائیل که می گوید؟ برای چه ناگهانی در ایل کشتار راه می اندازد، و مردان برگزیده اش را به دام می اندازد و جان شان را می گیرد؟ بعد قسم می خورد که «عزرائیل سرخ بال» را خواهد کشت و انتقام آن همه جوانان ناکام و مردان را از او خواهد گرفت. خداوند، گستاخی و کفر گفتن بنده اش را خوش نمی دارد و به عزرائیل فرمان می دهد که جان «دومرول» را بگیرد. عزرائیل به صورت پیرمردی خوف انگیز پنهانی وارد اتاق دومرول می شود. دومرول تا شمشیر می کشد که او را بکشد، عزرائیل کبوتری می شود و از پنجره در می رود. بعد در بازگشت از شکار، اسب دومرول را رم می دهد و دومرول را بر زمین می افکند و روی سینه اش می نشیند که بکشدش. داستان پس از فراز و نشیب چندی با میانجی گری «عشق و محبت» زن جوان دومرول تمام می شود و دومرول بر مرگ پیروز می شود.

ترس انسان از مرگ- مرگ ناگهانی و ناجوانمرد- همره با غروری به عظمت کوه ها و تپش های دل میلیون ها انسان از همان پیدایش تاکنون، در این منظومه تصویر شده است. ترس و غرور و تلاش و عشق «دلی دومرول» صورت اساطیری دارد و متعلق به همه ی انسان ها در طول تاریخ است، سرگذشت «دلی دومرول»، «گیل گمش» قهرمان اساطیری معروف را به یاد می آورد، که هر دو با «مرگ» در می آویزند.

هر سه منظومه در وزن هجایی است. شاعر مقید نشده است که در سراسر منظومه وزن واحدی را تعقیب کند و طول مصراع ها را یکسان نگه دارد. سراینده کلمه های اصیل بسیاری در شعرش آورده که در مکالمه ی عامه به کار نمی رود. همین کار شاید باعث شود که خواننده در نظر اول منظومه ها را روان نخواند و آسان بفهمد، اگرچه بعض لغت ها را در آخر کتاب توضیح داده است. البته این، گناه شاعر نیست، گناه خواننده است که کتاب کم تر خوانده و لغات شعری و ادبی را از یاد برده.

به عقیده ی من آن شور و هیجان و حال شعری و صمیمیتی که در منظومه ی اول نهفته است، در آخری ها- بخصوص منظومه ی دوم- نیست. گویی که این دو را به سفارش گفته و در آن یکی دنبال خواسته ی دل خود رفته است. کاش که دیگر از این سفارش ها- اگر درست حدس زده باشم- به او نشود و گرنه، شعرش صفا و صمیمیت خود را از دست خواهد داد و فقط نظم های محکمی خواهد شد با یک مشت پند و موعظه و حرف های احساساتی که می دانیم تاکنون گرهی از کار هیچ تنابنده ای نگشوده است.

راهنمای کتاب

تیرماه ۱۳۴۵

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴